

سخنرانی آقای دکتر صورتگر

استاد دانشگده ادبیات تهران

((وحدت معنوی ایران))

جناب آقای استاندار، تیمسار سپهبد شاهبختی خانم‌ها و آقایان !
شکرگزاری از الطاف حضار محترم که دعوت دانشگده ادبیات
دانشگاه تبریز را پذیرفته و دقیقه‌ای چند از اوقات عمر عزیز را بفرهنگ
و تشویق از علم و خادمان آن اختصاص داده اند وظیفه ای است که تعهد
آن مایه فرح و انبساط خاطر است زیرا تفاوت جهان معرفت با عالم
مادی این است که اگر وسیله پذیرائی را به تناسب‌شان و مقام میهمان‌های
خویش فراهم نمیتواند ساخت این نقیصه را با ابراز احساسات و سخنانیکه
از دل برمیخیزد و ناگزیر بردل فرو می‌نشیند جبران می‌کند و برناداری و
و تهی‌دستی خود با دعوت میهمانان خویش بخوان رنگارنگ دانش و ادب
پرونده می‌افکند و غذای روحانی را نعم‌الیدل قوت جسمانی قرار میدهد، اما
بنده برای تعهد این مهم درخویشتن احساس شرمندگی میکنم زیرا بضائتی
روحانی درخور این محضر شریف ندارم و زبانی که بتواند نیت مرا چنان
که آرزو دارم بیان کند بمن موهبت نشده است و دراین هنگام دو بیت
ازاستاد سخن گستر بزرگ نظامی که پرورده این مرز و بوم و خطه دلکش
آذربایجان شماست بخاطر می‌گذرد که فرمود

من خود اندیشه ناک پیوسته

زین زبان شکسته و بسته

وانگهی پیش راح روحانی

کرد بایسد کنون در افشانی

امیدوارم از کمی مایه ادبی بنده با کرم خطا بخش جرم پوش

خویش در گذرند و نیت صافی و عشق سرشار مرا بسعادت و ترقی
این سر زمین دلکش با افتخار بهانه پذیرفتن پوزش قرار دهند. هنگا-
میکه از تلهای خرم دره باین سوی ایران سرازیر میشدم تداعی معانی
این دو بیت مولانا جلال الدین محمد را بخاطر آورد که میفرماید.

ساربانان بار بگشا ز اشتران

شهر تبریز است و کوی دلستان

شعشه عرشی است این تبریز را

فر فردوسی است این بالیزرا

با خود گفتم پدران و نیاگان من و مردم کشور ایران فرنها از
مسقط الرأس خویش رنج سفر را بر خویشان هموار ساخته راه میبردید
و به تبریز میآمدند تا از خرمن دانش و هنر ساکنان این دیار خوشه
چینی کنند و در پرتو ذوق فیاض آنها از رذائل جاهل و بیخبری پیراسته
گردند و ارمغانهای گرانهای علم و فرهنگ را بشهر خویش هدیه برند
چنانکه مقتدای اهل دل و عرفان در اینجا مجذوب شمس تبریزی میشود
و استاد سخن گستر شیرازی مسافرت باین مرز و بوم و آشنائی با صاحبان
ذوق لطیف و طبع سرشار را غنیمت میشمارد و کتب و مؤلفات نویسند-
گان این شهر مانند آثار بسیار گرانهای یحیی خطیب در تمام
ممالک اسلامی پراکنده میشود و در دانشگاه طلیطله اسپانیا ماخذ بحث
و تحقیق قرار میگیرد و نام این خطه منزّه در ادبیات کشور ما مقامی
منیع پیدا میکند و این همه از این حکایت دارد که در روزگار
پیشین در عالم معنی بین تمام قسمت های این کشور باستانی وحدت و
یگانگی بر قرار بود و هر یک از ساکنان این ستاره فروزان آسیا برای
بسط و انتشار تمدن و فرهنگ آن خدمت میکردند و شهرت علمی و ادبی

آنها نگاه میداشتند تا چنان شد که نام ایران در جهان متمدن معروفیتی بسزا یافت و ایرانیان رامشعل دار تمدن و فرهنگ جهانی خواندند.

در هزار سالی که پس از بعثت حضرت ختمی مرتبت جهان باختر خفته و پرده تاریک اوهام و خرافات از کلیسا بر چهر علم و معرفت افتاده بود این ایران بود که اشعه انوار فضایل را بدنیا پراکنده می-ساخت و مقتدای اهل دل و قبله صاحب نظران و راهنمای مشتاقان هنر و فضل و کمال بود و کاروانهای علمی بار سفر می بستند و از همه سوی جهان برای کسب دانش باین سر زمین می آمدند لطیفه‌ای که در این سخن نهفته است این است که این کاروانهای دانش همه نخستین بار گرد سفر را در تبریز می تکانیدند زیرا راهی که ایران را بدیگر کشورهای جهان باختر مربوط میساخت از آسیای صغیر بتبریز می-گذشت و از این جا از دامنه البرز گذشته تا سمرقند و بخارا و خان بالغ میرفت یا بجنوب ایران و دیگر مراکز هنری و علمی منتهی میگشت:

پس تبریز اولین و آخرین منزل این سیر و ساحت علمی و ادبی جهان متمدن بوده است. این جاست که دنیا نخستین بار با افکار ایرانی آشنا میشد و آخرین بار همه دانش و هنری را که گرد آورده بود زیر نظر استادان عالی قدر این شهر منقح میکرد پس این تبریز که مولانا جلال الدین آنها برآستی دارای شعله عرشی میشناسد ضامن و پاسبان وحدت معنوی ایران بوده و این وظیفه با افتخار و بزرگ را چنانکه سزاوار مردم دانشمند ایران پرست است در تمامی قرون انجام داده است.

از طرف دیگر بر حضار محترم پوشیده نیست که افتخارات ملل به تناسب قدمت و سابقه تاریخی آنها متفاوت است و هر چه از تاریخ

تشکیل آنها میگذرد این افتخارات که عبارت از یک سلسله هنرمندیهای فردی است در هم آمیخته و در دفتر آثار گیتی بنام ملت و نژاد ثبت میشود تا همه در آن شریک و سهم باشند و همه از آن کسب نیرو و علاقه نمایند . این کار در میان مللی که تازه بدوران رسیده اند صورت پذیر نیست زیرا اینها باید اعمال بزرگی را که افراد در موارد گوناگون انجام میدهند یکان یکان بنام عاملین آنها ثبت کنند تا روزگار که همه چیز را از اشخاص گرفته و درهم می آمیزد از آن اعمال بزرگترین و مهمترین آنها را بیرون کش کرده حالت و کیفیت خلود بخشد روزی که در آمریکا بودم بر حسب تصادف یک نفر آمریکائی را دیدم که آثار نشاط و سرور در گونه های وی هویدا بود و هر کس را در معبر خود می دید خواه نا خواه با خود می برد تا در مجلس شادمانی که بافتخار موفقیت خویش برپا ساخته بود شرکت دهد و معلوم شد کشاورزی است که بزرگترین کدو را در مزرعه خویش برورش داده و باخذ جایزه ای از دولت آمریکا توفیق یافته است در آنجا هر کس بزرگترین درخت را تربیت کند یا در مسابقه مشت زنی بر حریفان غلبه کند یا به بلندترین ارتفاعات آسمان صعود نماید یا در جنگ ابراز شجاعت کند یا دارویی برای این همه آلام انسانی کشف نماید یا نقطه نامعلوم را در نواحی قطبی پیدا کند جزو مفاخر کشور بشمار میرود اما در کشورهای کهنسال همه این مفاخر فردی و شخصی درهم آمیخته به يك صورت کلی و جامع که نامش مآثر باستانی است در می آید .

کشور عزیز ما ایران یکی از این نقاط است که سابقه تاریخی چند هزار ساله دارد و در طول این مدت پیروزیها و شکستهای بسیار دیده است در این کشور سیاهیان اسکندر مقدونی و جهانگشایان رومی گام زده اند از خاور ایران اقوام مهاجم به تاخته و جویهای خون روان ساخته اند و در بسیاری

از نقاط این کشور مردم ایران پرست بمداغه این آب و خاک برخاسته و نیروی این اقوام مهاجم را مضمحل کرده‌اند مردانگی‌ها و از خود گذشتن‌ها در مواقع مختلف از این مردم بروز کرده و هزاران نفر ایرانی بهتر و مردانه‌تر از جلال‌الدین محمد خوارزمشاه در برابر سواران چنگیز و تیمور ایستاده و برای نگاهداری این خاکی که در آغوش آن پدرانشان بآرامش ابدی رفته‌اند جان سپرده‌اند .

این مردم از يك گوشه مخصوصی از ایران برخاسته‌اند بلکه خون آذربایجانی و خراسانی و شیرازی در هم آمیخته و این خاک را رنگین کرده يك نحو اتحاد معنوی و افتخار عمومی برای این کشور ایجاد کرده‌است که گذشت روزگار به محو و فتای آن قدرت نیافته و نخواهد یافت .

ایست آن وحدت معنوی که آب و رنگ ایرانی دارد و بر آن مهر ایرانی خورده و زبان فارسی آنرا در دفاتر ادبیات خالد این کشور ثبت و روزگار آنرا بجا سپرده‌است که اگر بتوانیم چیزی بر آن بیفزائیم و اگر این خدمت از دست ما بر نیاید لااقل آنچه بجا سپرده شده‌است بدون کم و کسر بآینده بدهیم و میراث نیاگان را بی‌اندک خللی بنوادگان خویش در اینجا نشو و نما خواهند کرد تسلیم کنیم و چون میدانیم

که بیما بسی روزگار بروید گل و بشکند نوبهار

بسی تیر و دیماه و اردیبهشت میاید که ما خاک باشیم و خشت

طوری کنیم که فروردین سالهائی که هنوز در بطن طبیعت خفته‌است خاک و خشت ما را بنوازد و به پیشانی فرزندان مانسیم فرح بخش بهاری مسرت و سعادت برساند برای اینکه این مهم تعهد شود بر همه مردم این کشور از هر گوشه و کنار لازم است که نفاق و دو روئی و حسد را بیک سوی نهند و اختلافات کوچک و ناچیز را که ناگزیر در هر خانواده‌ای پیش

میآید در برابر آرمان بزرگتری یعنی نگاهداری این وحدت معنوی که ضامن بقا و وثیقه ترقیات آینده است ترك كنند و باهمان عشقی که جلال الدین محمد را از قونیه به تبریز می کشانید و گیلانی را با شیرازی و خراسانی را با عراقی پیوند میداد گرد هم آیند و این بنای عظیم را که داریوش بزرگ بنیه آن را ریخته و خسرو انوشیروان دیوارهای آن را پرداخته و فردوسی طوسی با اشعار جاودانی خویش آن را پا برجا نگاهداشته است حفظ کنند و سنن و رسوم باستانی و مآثر و مفاخر نیاگان که مظهر و جلوه گاه شاهنشاه ایران است از گزند حوادث مصون دارند .

یکی از موثرترین وسایل حفظ این وحدت معنوی ایجاد ارتباط فرهنگی بین حوزه های علمی این کشور است که دانشمندان و طلاب علم و هنر با هم تشریک مساعی کنند و خوان معرفت بگسترند و ثمر تجارب و اطلاعات خویش را رویهم ریخته همه را از سر چشمه علم و معرفت سیراب کنند و این همان اقدام است که وزارت فرهنگ و دانشگاه تهران را باعزام استادان دانشگاه باین دانشگاه نوزاد که در این مدت کوتاه ترقیات حیرت انگیز کرده یک شبه راه صدساله رفته است مصمم ساخته است و بنده را بعنوان پیشاهنگ این کاروان علمی و ادبی مفتخر داشته است تا همکاران دانشمند من بیایند و هر يك بنوبه خویش سهمی از این وظیفه مهم را تعهد فرمایند .

حرفی هم قلندرانه بگویم اجازت است ؟ همانطور که تجربه و دانش با گذشت ایام پدید میآید همت و استعداد و پشت کار ویژه جوانان است و این وظیفه دانشجویان و فرزندان روحانی ماست که دل از آرایش رذائل پاك ساخته و با آن استعدادی که خالق علم و ادب در آنها بودیعت نهاده است در قرا گرفتن اصرار موفقیت و سر بلندی در این

جهان کوشش و تلاش بذل مساعی نمایند و آنچه ما را میسر نگشته
است برای خویش فراهم سازند در همین معنی یستی چند از قصیده ای
که در شکایت از پیری و اندرز جوانان کشور باقتضای استاد ناصر
خسرو قبادیانی چندی پیش ساخته ام خاتمه عرایض خویش قرار میدهم.

فرزند من ای رفته پی شوخی و بازی

هان تا نکشد بلزی و شوخی بدرازی

اندرز من از بهر تو اینست که زنهار

با سقله نسازی بخردمند تنازی

آزادگی و راستی و دانش و دین را

گر چند فرو مایه بگیرند بیازی

بیداد گرانند دغا فعل و دغل سا

خودین حقیقی و خدا ترس مجازی

اینان نه بر آند که کشور شود اصلاح

تاهیج بدین مردم بد کیش نسازی

فرزانگیت هست توانا شو و هشدار

تا هیچکس این جان کند دست درازی

هر جا که روا نیست هلا پا نگذاری

زی هر چه سزانیست هلا دست نیازی

آروز که ایران شودار سعی تو آباد

زیبید بتو فرزند من ار سر بفرازی